



بررسی تطبیقی برخی شاخصه های فنی در شاهنامه فردوسی و حماسه های بلوچی

مریم باران زهی^۱، ناصر شجاع زاده^۲

۱- کارشناس ارشد ادبیات تطبیقی / دبیر ادبیات فارسی سراوان

۲- کارشناس ارشد ادبیات فارسی / دبیر ادبیات فارسی سراوان

چکیده

شاهنامه به عنوان اثری ماندگار و عظیم دارای شاخصه های فنی بسیاری است که منجر به پدید آمدن داستان ها حماسی شده است. شاید در صورت وجود نداشتن این اثر بزرگ، بسیاری از عناصر مثبت فرهنگ آبا و اجدادی ما در طوفان حوادث تاریخی نابود می شد. شاهنامه اثری حماسی است که نسبت به خیلی از حماسه های بومی و محلی تقدم زمانی دارد و الگویی حماسی در سرایش حماسه های بعد از خود محسوب می گردد؛ با توجه به اینکه مهم ترین دوران حماسی ادبیات بلوچی، قرن دهم تا دوازدهم هجری است، این آثار از شاهنامه تاثیر مستقیم یا غیر مستقیم پذیرفته اند. از آنجایی که بیشتر منظومه های روایی و حماسی در بلوچستان همزمان با روی دادن رخداد حماسی توسط افراد کم سواد یا بیسواد سروده شده اند، واضح است که این افراد با حماسه و ساختار آن تا حدودی آشنایی داشته اند و می توان گفت که شاهنامه فردوسی بر حماسه های بومی و محلی ایران زمین تاثیر مستقیم داشته است که بررسی و تطبیق این شاخص ها می تواند زوایای پنهانی از حماسه های بومی و محلی را روشن سازد. با این رویکرد می توانیم به عظمت حماسه ها پی ببریم. مقاله حاضر می کوشد تا با معرفی برخی از شاخصه های فنی در شاهنامه فردوسی و حماسه های بلوچی، به مقایسه تطبیقی این عناصر پردازد.

کلید واژه ها: ادبیات تطبیقی، شعر حماسی، شاخصه های فنی، شاهنامه، حماسه های بلوچی



۱- مقدمه

حماسه یکی از انواع شعر روایی است؛ شعری طولانی که معمولاً بر شرح احوال و اعمال خارق‌العاده قهرمانی متمرکز می‌شود و با حوادث غیرمعمول که غالباً به سرنوشت یک قبیله یا ملت منجر می‌شود و گاه به طور کلی نژاد بشری یا نیمه‌خدایی دارد. وقایعی که بر این قهرمان و همراهان او می‌گذرد، در گذشته‌های دور اتفاق می‌افتد که از نظر خصائص با زمان حال تفاوت بسیار دارد و فضایی که ماجرا در آن می‌گذرد اغلب کل جهان یا دست کم جهانی است که تا روزگار شاعر شناخته شده است. با این همه اغلب حماسه‌ها جنبه ملی دارند و بازگوی آرزوهای قوم یا ملتی هستند. (میرصادقی، ۱۳۸۵)

« حماسه تنها در فرهنگ و ادب مردمانی پدید می‌آید که دارای تاریخی کهن و اسطوره‌ای دیرینه‌اند. حماسه‌هایی که از دل اسطوره برنشکافته‌اند و برنیامده‌اند، حماسه‌های راستین نیستند و تنها در ریخت و پیکره بیرونی، به حماسه می‌مانند. » (کزاری، ۱۳۸۵)

اندیشه‌ها و باورهای به جا مانده در ادبیات مردم این سرزمین، نمودی از باورهای مردم ایران کهن است. بازتاب این باورها را میتوان در سروده‌ها و حماسه‌ها و داستانهای این مردم یافت. بیشتر منظومه‌های روایی بلوچی، همزمان با روی دادن رخدادهای حماسی سروده شده‌اند. بازار شعر و شاعری در گذشته بلوچستان بسیار گرم بوده است. بلوچها شعر را وسیله‌ای برای ثبت و ضبط تاریخ و مفاخرات خود می‌دانستند، بنابراین هرگاه رخدادی بزرگ مانند جنگ و دفاع، سیل و طوفان، زلزله، کشته شدن شخصی مشهور و خدوم در جنگی نابرابر یا حادثه‌ای طبیعی و ... اتفاق می‌افتاد، شاعران بدون درنگ آن رخداد را به نظم در می‌آوردند. این خصلت هنوز هم در دنیای معاصر با وجود همگانی شدن سواد و نوشتن و پدیده‌هایی چون دستگاه‌های چاپ و ضبط، در بین بلوچها رواج دارد.

بلوچها در عین حال که ایرانی هستند و نسبت به حماسه ملی خود شاهنامه فردوسی می‌بالند، حماسه‌های قومی بسیار ارزشمندی دارند. این حماسه‌ها را می‌توان در قالب و عنوان شاهنامه‌ای کوچک جای داد و در هر یک از آثار ادبی اگر بخواهیم از نظر فنی در آنها بنگریم، مطالبی می‌یابیم که به صورتی مستقل حایز اهمیت است و با تحقیق در آن مطالب و یافتن آن خصائص می‌توان بر حقیقت و روح آن آثار دست یافت و ارزش ادبی آنها را معلوم کرد.

در مقاله حاضر سعی بر آن شده است تا برخی از خصائص فنی و ارزش ادبی شاهنامه و حماسه‌های بلوچی مورد بررسی قرار داده شود.



۱-۱- پیشینه پژوهش

در برخی از کتاب ها و مقالات می توان مطالبی درباره شاخص های فنی در شعر حماسی فردوسی و حماسه های بلوچی یافت که از مهم ترین آنها می توان به کتاب های «حماسه سرایی در ایران» از ذبیح الله صفا، «حماسه های مردم بلوچ» از عبدالحسین یادگاری و «حماسه سرایی در بلوچستان» از عبدالغفور جهانانیده نام برد و همچنین مقالاتی که وجود دارند بیشتر به صورت جداگانه به این موضوعات پرداخته اند؛ اما درباره تطبیق خصایص فنی در شاهنامه فردوسی و حماسه های بلوچی تحقیقی معجزا صورت نگرفته است.

۱-۲- ضرورت پژوهش

شاهنامه مهم ترین و پرآوازه ترین اثر ادبی تاریخ ادبیات فارسی کلاسیک است و شاید اغراق نکرده باشیم اگر بگوییم این اثر مهم ترین و ارزشمندترین اشعار حماسی جهان را در خود جای داده است. به همین دلیل می توان ادعا کرد که حماسه های بلوچی نیز تاثیرپذیری بسزایی از شاهنامه فردوسی داشته اند. در پژوهش حاضر سعی بر آن شده است تا میزان تاثیر برخی شاخصه های فنی حماسه های بلوچی از شاهنامه فردوسی مورد بررسی قرار گیرد و اهمیت این اثر بزرگ را دریافت.

۱-۳- روش تحقیق

از آنجایی که هدف اصلی این پژوهش، بررسی تطبیقی برخی شاخصه های فنی در حماسه های بلوچی و شاهنامه فردوسی است، بنابراین روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی تحلیلی است.

۲- بررسی برخی خصائص فنی در شاهنامه فردوسی و حماسه های بلوچی

۱-۲- جنگ و لشکر کشی

جنگ در لغت به معنی « جدال و قتال، ستیز و نبرد، حرب و هیجا، گفت و گوی با فریاد و خصومت» آمده است. (دهخدا، جنگ). بهترین توصیف های شاهنامه خاص میدان های جنگ است. در میدان های جنگ شاهنامه غوغای عجیبی برپاست: دلبران گردنکش به جان یکدیگر می افتند، مبارزان در ستیز و ستوران در جست و خیزند. توده های عظیم اسلحه بر هم می خورد، چکاچک تیغ و سنان گوش فلک را کر می کند، از سم ستوران زمین شش و آسمان هشت می شود، از کشته ها پشته پدید می آید، تیر چون باران بر سردشمن فرو می بارد، سرو دست بر آسمان پرتاب می شود و سیل خون در دشت و صحرا روان می شود و کار به جایی می کشد که مرغ را نیروی پرواز بر فراز آسمان نمی ماند.

در میدان های جنگ گاه سخن از جنگ های تن به تن است. در این جنگ ها از گرز و شمشیر و خنجر و کمند و خشت و ژوبین، هریک به جای خود استفاده می شود و گاه دو پهلوان بزرگ وقتی همه این سلاح ها را بکار بردند و بعضی را خرد و ناچیز نمودند از اسب ها فرود می آیند و به کشتی دست می زنند. پهلوانانی که به جنگ تن به تن مبادرت کرده اند از آسیب



مبارزان دیگر برکنارند. گاه در عین جنگ‌های همگروه، دو مبارز با یکدیگر در میدان دچار می‌شوند و به جنگ‌های تن به تن می‌پردازند.

جنگ‌های تن به تن در شاهنامه به همان درجه از اهمیت است که جنگ‌های همگروه و فردوسی در این جنگ‌ها تنوعاتی بدیعی به کار برده است که هر یک از آنها را در جای خود به نوعی خاص دلکش و زیبا می‌سازد. دو مبارز پس از مقابله، یکدیگر را معرفی می‌کردند و هم‌نبرد را از جنگ خود برحذر می‌داشتند و از عواقب محتوم مرگ خویش آگاه می‌نمودند و آنگاه با شمشیر به جنگ می‌پرداختند و یا گرز بر سر و یال مبارز می‌کوفتند و سرانجام به کشتی دست می‌زدند. (صفا، ۱۳۸۴) شاهکار فردوسی در جنگ‌های تن به تن رستم است با سهراب و دیگر با افراسیاب و اسفندیار و دیوسپید.

در شاهنامه از همه جنگ‌ها به تفصیل سخن نرفته و از بعضی آنها به اختصار یاد شده است؛ ولی برخی از جنگ‌ها خصوصاً لشکرکشی‌های بزرگ ایرانیان به توران در نهایت تفصیل بیان شده‌اند. سپاه توران معمولاً از جیحون عبور می‌کنند و به داخل ایران هجوم می‌آورند و جنگ‌های بزرگ شاهنامه اغلب در نواحی شرقی و شمال شرقی ایران صورت گرفته است. بیشتر لشکرها از سواران پدید می‌آید و مانند آن است که به پیادگان در شاهنامه کمتر توجه شده است.

سپاه در حین حرکت بسیار باشکوه و آراسته و منظم است. هرچند به چندین دسته تقسیم می‌شوند و با هریک درفشی است به رنگ و پیکر خاص. درفش رستم به پیکر ازدها و درفش کاووس به رنگ زرد و با تصویر خورشید و درفش کیخسرو بنفش و به پیکر شیر و دیگر درفش‌ها به پیکر پیل و گرگ و گراز و عقاب و مانند این‌هاست. در قلب لشکر با سپاهسالار درفش کاویان برپاست که نشانه فتح و پیروزی شمرده می‌شود.

هر دسته از پهلوانان و سپاهیان را فرماندهی است که معمولاً سمت ریاست یک خاندان را دارد. باشکوه‌ترین میدانهای جنگ میدانی است که در آن پهلوانی از اسیران با سپاهی بزرگ از دشمنان بجنگد و آنان را تار و مار کند. گیو پسر گودرز هنگام بیرون بردن فرنگیس و کیخسرو از توران به چنین جنگی با تورانیان دست زد و سردار ایشان پیران را اسیر کرد. رستم نیز از این گونه جنگ‌ها با تورانیان بسیار داشت و در اغلب جنگ‌های هم‌گروه یک تنه صفوف سپاهیان خصم را در هم می‌شکافته و از میمنه به میسر و از جناحین به قلب می‌تاخته و از کشتگان پشته‌ها می‌ساخته است. (همان).

جنگ و نبرد در حماسه‌های بلوچی به سه روش انجام می‌گرفته است:

۱- سپاه در برابر سپاه؛ به میدان جنگ «جنگ‌جاه» jangjah می‌گویند. (هاشمی، ۲۰۰۰). سپاهی در برابر سپاهی دیگر حمله می‌برد. وصف میدان جنگ، در برخی از منظومه‌ها بسیار هنرمندانه است. شاید شاهنامه فردوسی در این وصف‌ها بی‌تاثیر نباشد. جنگی که بلوچها در برابر شاه دهلی انجام دادند و جنگ‌های سه گانه‌ای که در میان دو قبیله بزرگ رند و لاشار رخ داد و بسیاری دیگر از جنگ‌ها، همه گروهی هستند.



۲- جنگ چریکی: جنگ‌های چریکی در این جا به جنگ‌هایی می‌گوییم که اگر کسی نتواند سپاهی هم‌تراز سپاه دشمن، فراهم کند و جنگ گروهی برای او کارساز نباشد، برای کین گرفتن از دشمن، یک تنه یا با کسانی اندک، به جنگ‌هایی دست می‌زند که بیشتر در کمین رخ می‌دهد. در این گونه جنگ‌ها، هدف پهلوان، تنها از بین بردن کسی است که باید از او کین خواهی کرد. از این گونه حماسه‌ها، می‌توان از حماسه بالاچ و حماسه آدینگ نام برد. بالاچ به یاری هم‌رزمش نکیبو، پس از سالها آوارگی و در به دری، سرانجام با جنگندگی و کمین، توانست دشمن خونی خود بیگر bibagr را نابود کند. آدینگ adinag نخست دست به جنگ‌های گروهی زد؛ ولی در این جنگ‌ها اغلب شکست می‌خورد و چاره‌ای جز گرفتن انتقام نداشت؛ بنابراین پس از سالها آوارگی و جنگندگی، توانست دشمن خونی خود، چاکر کولواهی را نابود کند.

۳- جنگ تن به تن: جنگ بین دو پهلوان است که اغلب هر دو، دور از لشکریان خود، می‌جنگند. جنگ هم‌ل و چاکر کولواهی که به شکست کولواهی انجامید؛ از نمونه این گونه جنگ‌هاست. جنگ بانو «بانری» باشاه دهلی؛ جنگ تن به تن چاکر و گوهرام از نمونه‌های دیگر هستند.

۲-۲-۲- رزم ابزارها

ماهیت حماسی شاهنامه، فردوسی را ناگزیر ساخته تا در آفرینش این تصاویر هنری، از ابزارهای رزمی بهره‌برد؛ این امر در توصیف میدان‌های نبرد و رویارویی پهلوانان و رزم سپاهیان عادی است و فردوسی در این بخش، به خوبی از عهده کار برآمده و با همین ساز و برگ‌های رزمی که ابزار دست پهلوانان است، به زیبایی و زبردستی تمام، صحنه‌های جنگ را به نمایش داده است.

شاهنامه نمایشگاه بزرگی از سلاح‌های جنگی است و کمتر بیتی از شاهنامه یافت می‌شود که از این واژه‌ها تهی باشد. از آنجایی که ابزارهای جنگی در شاهنامه بسیار زیادند و در این مقال نمی‌گنجد سعی بر آن است تا به تعداد محدودی از رزم ابزارها اشاره گردد.

شمشیر

همی ز آهن آتش فرو ریختند

به شمشیر هندی برآویختند

(شاهنامه، ۱۳۷۳)

تیر و کمان

نگه کن که الماس دارد به جنگ

تو با او بسنده نباشی به جنگ

(همان)

نویسنده کتاب «تصویرآفرینی در شاهنامه»، واژه الماس را در این بیت مجاز از تیر دانسته و در پاورقی چنین نوشته است: «این تعبیر برای تیغ نیز می‌تواند درست باشد ولی با توجه به ابیات بعدی برای تیر استعمال شده است». (رستگار فسایی، ۱۳۶۹)



وزان جایگه شد به شیر و پلنگ
همان چوب خمیده بد ساز گار جنگ
(فردوسی، ۱۳۷۳)

گرز

به گرد اندرون یافت کلباد را
به گردن برآورد پولاد را
(همان)

خنجر

دو خنجر گرفتند هر دو به کف
بگشتند چندان میان دو صف
(همان)

بیر بیان: جامه ای از پوست بیر که رستم هنگام جنگ به تن می کرد. (معین، بی تا)
پوشید ببر و برآورد یال
بر او آفرین خواند بسیار زال

گونه های مختلف سلاح در میدانهای جنگ حماسه های بلوچی به ترتیب زیر است:

- ۱- زهم *zahm* که به معنی شمشیر است. در زبان و ادبیات بلوچی واژه های دیگری در معنی یا صفت شمشیر به کار می رود.
 - ۱- سگار *segar* ۲- زرمشت *zarmost* ۳- بیر *bir* ۴- هندیک *hendig* ۵- شیرازی *Shirazi* ۶- لاری *lari* ۷-
 - ۸- مسری *mesri* ۹- شمشیر *shamser* ۱۰- زنزیر *zanzir*
- هندیک و شیرازی و لاری و مصری شمشیرهایی بوده اند که در آن زمان در آن شهرها و کشورها، ساخته می شدند. ولی در منظومه ها، مطلق به معنی شمشیر به کار می روند.
- ۲- تیر و کمان به کمان سنگین و سخت، جگ *jog* نیز گویند. جگ به معنی یوغ است؛ یعنی کمانی که مانند یوغ سنگین و سخت است. کمان سیوائی *sewai* کمانی محکم و مشهور بوده است. این کمان در شهری به نام سیوا یا سیوی یا سیبی؟ ساخته می شده است.
- برای واژه تیر، در حماسه های بلوچی، واژه های تیر و گوندل *gondal*، «هدنگ» و «ناوک» به کار می رود. واژه های هدنگ و ناوک با خدنگ و ناوک فارسی یکی است.
- ۳- بل *ball* نیزه.
- ۴- کاتار *katar* نوعی خنجر یا چاقوی جنگی است که معمولاً دارای دسته ای از جنس نقره و تیغه ای بسیار تیز بوده است. این ابزار را در فارسی کتاره یا قداره می گویند. و به معنی جنگ افزاری شبیه شمشیر و پهن تر و معمولاً سنگین تر از آن است.



در شعر بلوچی کاتار به چند صفت آمده است: دوگوشین کاتار dogaoshin katar خنجر دو گوش یا دوسر؛ چوٹ دپین کاتار chotdapen katar خنجرى که تیغه اش کج و قوس مانند است.

۷- گرز: از این جنگ افزار کمتر نام می‌برند، ولی گاهی نام آن آمده است.

۱۰- زره، لباس جنگی

۱۱- اسپر: سپر جنگی در حماسه های متأخر و معاصر، ابزارهای جدید نیز به کار رفته است

نمونه ای از شعر حماسی رند و لاشار که برخی از سلاحها در آن نام برده شده است:

میران، گون ڈلان شرمینگ Mirān gāṇḍalān srahmēntag

هندیگان مرسے دائگ hendīōgān matorsē dātag

بله چوٹ دپین کاناران ballo čōtdapēn kātārān

پاری کندهار جنگ pāri kandaḥār e jang a

معنی: تیرها میران را هراسانده اند و از شمشیرهای هندی ترسیده است و نیزه ها و خنجرهایی که با تیغه قوس مانندند پارسال در جنگ قندهار.

۲-۳- انتقام و کین خواهی

انتقام، یک واکنش آنی در رفتار انسانی شمرده می‌شود. نزد ایرانیان باستان و در دین زرتشت، امری دینی و الهی محسوب می‌گردد. «اوستا صلح و سازش را شریک منش پاک می‌داند و به خصوص فرمان می‌دهد که باید از صلح و سلامتی برخوردار بود و گرد کینه جوئی و ستیزه نگشت». (ایرانی، ۱۳۴۳) انتقام خون شاهان و شاهزادگان بر ایرانیان فرض و واجب است. اصولاً حس انتقام بزرگ‌ترین محرک اساسی تمام جنگ‌ها و اعمال جنگجویان است. انتقام فردی نیز بیشتر برخاسته از احساس و غایت آن تشفی خاطر است، اما انتقام اجتماعی غالباً مبتنی بر عقل و غایت آن حفظ نظم، اصلاح و تربیت افراد جامعه است (طباطبایی، ۱۳۷۴).

پهلوانان نیز در انتقام‌های ملی سهیم‌اند. انتقام رستم از خودش و کین خواهی گشتاسپ از ارجاسب به واسطه ممانعت بزرگان ناکام می‌ماند؛ سهراب فرصتی برای کین خواهی از ایرانیان نمی‌یابد. بیشتر کین خواهی‌ها به صورت تن به تن بوده که دور از صحنه های اصلی پیکار و نبرد انجام می‌گرفت و پهلوانان در جنگ‌هایی همچون نبرد بیژن و هومان و نبرد رستم و فولاد، رد هرگونه یاری و حمایت از سوی دیگران، پیمان می‌بستند.

در آغاز شاهنامه، در داستان کیومرث، نخستین ماجرا مربوط به کین ستانی پیش می‌آید. بعد از کشته شدن سیامک به دست اهریمنان و طی شدن مدتی در سوگواری، خداوند توسط سروش به شاه فرمان می‌دهد که کین پسر را بازگیرد. این گونه در حماسه ایرانی، کین، واژه ای مقدس و کین خواهی، امری الهی ذکر شده است. (شاهنامه، ۱۳۷۳). انتقام عامل اصلی



وقوع جنگ در شاهنامه است. هر کس ظلم و ستم کند، اگرچه بسیار کم باشد، بنا به قول فردوسی «درخت انتقام برمی‌نشاند». این کین خواهی‌ها اغلب در دوره پهلوانی شاهنامه رخ داده‌اند. در دوره اساطیری، کین خواهی‌های هوشنگ از اهریمن و تهمورث از اهریمن و در دوره تاریخی کین خواهی‌های بهمن از خاندان رستم، اسکندر از وزیران دارا، شاپور از قیصر روم و... دیده می‌شود.

داستان دلاوری‌ها و قهرمانی‌های پهلوانان، در خلال داستان‌های شاهنامه به نمایش درآمده است. مسئله کین در آنها حادثه‌ای اصلی محسوب می‌شود. ارتباط رویدادشان با رویدادهای تاریخی، هرچند غبار گرفته، ارتباطی زنده و تنگاتنگ است. پهلوانان به خاطر وطن دوستی و علاقه به شخص پادشاه و انگیزه‌های شخصی به کین‌توزی برمی‌خیزند. رستم به انتقام خون نیای خویش، «نیرم»، با نیرنگ، در لباس بازرگانان به دژ سپند وارد می‌شود و در موقعیتی مناسب، بر دژنشینان شیخون می‌زند و سران دژ را از پای درمی‌آورد. (همان).

پهلوانان حماسه علاوه بر اینکه به نام و نشان خود تعصب داشتند، در برابر ایران، پادشاه و هم‌وطنان خود احساس مسئولیت می‌کردند و تعصب ملی و پهلوانی، آنان را وامی‌داشت که در خون خواهی مظلومان، تا پای جان بکوشند؛ چنان که پس از کشته شدن پسران گشتاسب به دست سپاهیان ارجاسب و افتادن درفش کاویانی بر خاک، غیرت ملی و پهلوانی، گرمی را بر آن می‌دارد که از اسب پیاده شود و درفش را بردارد و با وجود اینکه یک دست خود را از دست داده، درفش کاویان را به دندان گرفته و با دست دیگر به انتقام پردازد. (همان).

کین خواستن و کین جویی از ویژگی‌های هر قهرمان بلوچ بوده است. و این خوی را در بسیاری از قهرمانان شاهنامه نیز می‌بینیم. اگر نیک بنگریم، می‌بینیم که ریشه بیشتر نبردها و کشتارها در شاهنامه بر اثر کین خواستن است. پذیرفتن میار (پناهنده) و جستن کین هر دو به گونه‌ای از توتم‌های فرهنگی قوم بلوچ بوده‌اند و پذیرفتن یا دفاع نکردن از میار و نجستن کین نیز، به گونه‌ای برای این قوم، تابو به شمار می‌آمده است. اگر شخصی نام آور یا سرداری نیرومند، از این دو کار ابا می‌کرد؛ ننگ و بدنامی آن بر او و فرزندان و خویشاوندان او تا ابد باقی می‌ماند. و اگر کسانی پناهندگان را می‌پذیرفتند و از آنها یاری و پشتیبانی می‌کردند؛ همواره نام نیک آنها برجا می‌ماند و برای فرزندان و خویشاوندان آنها مایه افتخار می‌شد. بسیاری از کسان بوده‌اند که در طول تاریخ این قوم به خاطر نپذیرفتن میار (پناهنده) و نجستن کین، نام آنها به عنوان نماد و الگوی بی‌وفایی و نامردی و ناجوانمردی تا اکنون مانده است.

بسیاری از حماسه‌های بلوچی بر اثر کین خواهی پدید آمده‌اند. از جمله آنها:

در داستان حماسی رند و لاشار می‌خوانیم که در طول سی سال درگیری بین دو قبیله رند و لاشار، سه جنگ بزرگ رخ داد. عامل جنگ نخست و دوم که بانو گوهر بود. اما جنگ سوم به خاطر کین «میران» رخ داد. میرچاکر، میران، پهلوان جوانمرد خود را - که خواهرزاده اش نیز بود- از دست داد. کشته شدن میران، ضربه‌ای سخت به میرچاکر وارد کرد؛ به گونه‌ای که



همه بزرگان، او را سرزنش کردند. میر چاکر برای کین خواهی از لاشاریان، از پادشاه ترک سرزمین افغان، یاری خواست. با آمدن سپاه افغانان، به یاری قبیله رند، جنگ سوم رخ داد و بر اثر آن هزاران تن کشته شدند و بلوچ های باقی مانده، در سرزمین های پیرامون، پراکنده شدند. (جهانپنده، ۱۳۹۰)

نمونه ای دیگر از کین خواهی، کین ورزی بالاچ است او برای گرفتن کین برادر خود دودا، سالها در آوارگی و در به دری بسر برد تا سرانجام به آرزوی خود رسید و...

در حماسه آدینگک نیز به خاطر توهینی که چاکر کولواهی، به میرآلی رند، روا داشت؛ پسران و داماد آلی، سوگند خوردند که این اهانت را به سخت ترین شیوه پاسخ دهند. سرانجام آدینگک توانست، چاکر کولواهی را از میان بردارد و کین خود را بگیرد. (همان)

۲-۴- سوگند و پیمان

عهد و پیمان از گذشته های بسیار دور، در جوامع هند و اروپایی، به عنوان اصلی مذهبی، اخلاقی و اجتماعی شناخته می شده است. ایرانیان باستان کشور خود را سرزمین «پیمان» می دانستند. (هینلز، ۱۳۷۵) و در گذشته های دور، سازمان اجتماعی پیچیده ای در ایران وجود داشته و نظامی بر مبنای یک جامعه مهرآیین و پیوندهای اجتماعی بر آن حاکم بوده است. (رضی، ۱۳۸۱)

سوگند از دیگر مفاهیمی است که در اسطوره ها و حماسه ها به ویژه برای برقراری وعده و پیمان مورد استفاده شاهان و پهلوانان واقع شده است و یکی از عناصر برجسته و بنیادی در شاهنامه است. بسیاری از این پیمان ها در پیشبرد داستان نقش اساسی دارند و ریشه بسیاری از حوادثی که در شاهنامه رخ می دهد در همین پیمان ها نهفته است. در بسیاری از داستان های شاهنامه پیمان شکنی باعث مرگ پهلوانان و حتی ویرانی سرزمین ها شده است و حتی پیامدهای ناگوار آن تا سالیان سال ادامه می یابد؛ از این رو در شاهنامه ابیات فراوانی را می توان یافت که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم بر لزوم وفاداری به عهد و پیمان تاکید شده است.

همه پهلوانان شاهنامه وفاداری به عهد و پیمان را نشانه جوانمردی و پهلوانی می دانند و پیمان شکنی را گناهی نابخشودنی و ننگی بزرگ به شمار می آورند:

سام:

درست است اگر بگسلد جان من

چنین داد پاسخ که پیمان من

اسفندیار:

ستوده نباشند بر انجمن

ندانی که مردان پیمان شکن



(همان)

در متون حماسی مطالب فراوانی را می‌توان یافت که بر اهمیت سوگند دلالت دارد. پهلوانان و قهرمانان در شاهنامه از انواع سوگند، برای قسم یاد می‌کرده‌اند.

یکی سخت سوگند خواهم به ماه
 که گر خسرو آید به بدین مرز و بوم
 بآذر گشسب و به تخت و کلاه
 سپاه آورد پیش قیصر ز روم

(همان)

پیمان و قول، در فرهنگ بلوچی از زمان‌های کهن، از هنجارها و ارزش‌های اجتماعی و فردی بوده و برای هر بلوچی در حکم مرگ و زندگی بوده است. یکی از بن‌مایه‌های ادبیات حماسی بلوچ، پابندی به قول و پیمان است. پیمان را در بلوچی ((کول (kawl)) قول می‌گویند که از موارد مهم حماسه ساز در فرهنگ و ادبیات بلوچی است. طعنه و گوازه‌ی دوست و دشمن نیز پیمان را سخت تر و استوارتر می‌کند. پیمان و قول در ایجاد بیشتر حماسه‌ها و منظومه‌های حماسی - غنایی بلوچی، یکی از نقش‌های اصلی را بر عهده دارد. (جهان‌دیده، ۱۳۹۰)

در گذشته قول بلوچی وقتی عمل می‌شد، جنبه حماسی پیدا می‌کرد. معروف‌ترین قول‌های بلوچی در دوران حکومت میرچاکر رند داده شده‌اند. و چون حوادث غم‌انگیزی را به وجود آوردند شاعران و حماسه‌سرایان درباره این رخدادها اشعار و قصاید بلندی سروده‌اند و در زبان بلوچی ضرب‌المثلی وجود دارد که می‌گوید «بلوچی سر بروت، کولی نروت» یعنی (سر بلوچ برود - کشته شود - بهتر از آن است که به عهد خود وفا نکند). (یادگاری، ۱۳۸۶)

پیمان‌ها و قول‌ها، گوناگون هستند یکی از پیمان‌های رایج، نوع شرطی آن است و گاهی از آن به عنوان «شرط» نیز یاد می‌کنند. پهلوان در این نوع پیمان، شرط می‌کند یا قول می‌دهد که تا فلان کار را انجام ندهم کاری مهم یا حیاتی دیگری را انجام نخواهم داد.

نمونه را در حماسه آدینگ می‌توان مشاهده کرد. سه تن از فرزندان و داماد آلی، پیمان می‌کنند که تا کین آلی را از دشمن او نگیرند، یا تا دشمن به سزای کارهای ناشایستش نرسد، از پای ننشینند. آدم، خواهرزاده و داماد آلی می‌گوید: «ای آلی تا کین تو را نگیرم؛ با همسر همبستر نمی‌شوم و از او دوری می‌گزینم.» آدینگ پسر بزرگ آلی، می‌گوید: «ای پدر تا کین تو را نگیرم با هیچ کسی سخن نمی‌گویم و زبان نمی‌گشایم.» شیرو، پسر دیگر یا به قولی داماد دیگر آلی قول می‌دهد «که تا کین پدر را نگیرم کفشهایم را از پای نمی‌کنم».

وژدی یا (ویدی) پسر دیگر آلی، می‌گوید: «تا کین پدر را نگیرم شمشیر و سپرم را از دوش خود پایین نمی‌گذارم».

(جهان‌دیده، ۱۳۹۰)



می‌بینیم که هر چهار پیمان و قولی که پهلوانان بر زبان می‌آورند، مشروط و حیاتی است. یعنی کین نگرفتن برابر است با همسر نداشتن و از دست دادن شریک زندگی و نتیجتاً غریزه جنسی و یا برابر است با سخن نگفتن که مهمترین نهاد ارتباط بشر است و یا برابر است با در نیاوردن کفش از پا، چه در سفر، چه در حضر، چه در خواب، چه در بیداری و یا بردوش داشتن شمشیر و سپر در هر کجا و در هر حالتی که باشد.

هیچ کدام از پهلوانان نامبرده، پیمان خود را تا زمان گرفتن کین نشکستند، مگر آدینگ که ناخواسته و بر اثر فشار بغض و کین پیمان شکست و علت آن گوازه‌ها و صحنه‌های طنز آمیز و بسیار نیش‌دار کنیزی در بیابان بود. آدینگ نتوانست خود را کنترل کند و رو به کنیز کرد و پیغامی از سر خشم و کین برای چاکر فرستاد و این پیغام هم در واقع سوگند و قولی سخت‌تر از پیمان پیشین او بود که ای چاکر اگر نکشمت تو مردی و من نامرد. (همان)

۲-۵- ضیافت و مهمانی

ضيافت در لغت به معنی « مهمان شدن، مهمانی، مهمان داری، تواضع خشک ». (معین، ضیافت) و در اصطلاح یکی از مراسم و آداب اجتماعی است که در زندگی اجتماعی همه فرهنگ‌ها وجود داشته و دارد. آداب ضیافت در هر جامعه‌ای متفاوت است و در فرهنگ و مکان و زمان‌های مختلف شباهت‌ها و تفاوت‌های بسیاری دارند.

ضيافت و مهمانی در فرهنگ ایرانی جایگاه ویژه‌ای دارد. مردم ایران، از یک طرف حامل فرهنگ و تمدن بزرگ و تاریخی هستند و از طرف دیگر از میان ملت‌ها، از ملل بزرگی هستند که اسلام و آیین و آداب و رسوم آن را پذیرفته و پاس داشته‌اند و در « آیین‌های مهمانداری نزد ایرانیان و جایگاه مهمان و مهمان‌نوازی ایرانیان در فرهنگ عامه، بویژه در ادبیات شفاهی چنان نیرو گرفته که آداب پیرامون آن به صورت ضرب‌المثل‌ها، تمثیل‌ها، لطیفه‌ها، حکایت‌ها، قصه‌ها و... درآمده است. و با بیان احادیث جذاب و نورانی و ذکر حکایت، قصه‌ها، لطیفه‌های شیرین از فضیلت‌های مهمان‌داری و ثمرات آن بحث شده است ». (خلعتبری لیماکی، ۱۳۸۸).

مضمون ضیافت و مهمانی در ادبیات فارسی سابقه‌ای طولانی دارد و با بهره‌گیری‌های گوناگون شاعران و نویسندگان همراه بوده است. ادبیات حماسی از انواع مهم ادبی در ادبیات ایران و جهان است که توانسته است تمدن و فرهنگ‌ها را تا حدی به هم نزدیک کند به خصوص از اسطوره‌ها و نمادهایی صحبت می‌کند که اغلب ریشه در اشتراکات فرهنگی دارند. آداب ضیافت در سور و سوگ از آشکارترین آداب و رسوم در شاهنامه است که با ویژگی‌ها و رسوم خاص شاهانه و اسطوره‌ای حماسی پیوند خورده و فردوسی در زیباترین شکل هنری زبان، آن را به تصویر کشیده است. به گونه‌های این آداب با ذکر شواهد در شاهنامه فردوسی اشاره می‌کنیم.

به پیشواز مهمان رفتن از رسوم ایرانیان بوده است. رسم بر این بوده که ایرانیان هرگاه مهمانی بلندپایه و عالیقدر داشتند، تا بیرون شهر به استقبال او میرفتند. خلعتبری به نقل از کتاب « یک سال میان ایرانیان » از ادوارد براون می‌نویسد: « یکی دیگر



از رسوم ایرانیان به پیشباز و بدرقه مهمان رفتن است. بدین شرح که وقتی مسافری بخواهد بر آنان وارد شود، پس از آمدن او تا بیرون شهر یا تا فاصله ای دور از خانه به پیشبازش می‌روند و این رسم بیشتر جنبه تشریفاتی دارد. در صورتی که بدرقه یعنی هنگام از خانه بیرون شدن مهمان تا مسافتی به دنبال او رفتن، ناشی از مهر و یگانگی است و ایرانیان می‌گویند، هرگاه کسی را بدرقه کردند، معلوم می‌شود که او را دوست دارند و گرنه از همه پیشباز می‌کنند». (همان)

در شاهنامه فردوسی نمونه‌های فراوانی از به استقبال مهمان رفتن و پذیره‌شدن او را می‌توان مشاهده نمود. در داستان پادشاهی فریدون هنگامی که خبر کشته شدن ایرج به فریدون میرسد، آنها خود را برای استقبال از جسد او آماده می‌کنند:

پذیره شدن را بیاراستند می‌ورود و رامشگران خواستند

، ۱۳۷۳ (۱)

همچنین در داستان رستم و سهراب، هنگام آمدن رستم به شهر سمنگان، بزرگان شهر هنگامی که از آمدن رستم باخبر می‌شوند به استقبال رستم می‌روند:

پذیره شدنش بزرگان و شاه کسی کو به سر بر نهادی کلاه

یکی دیگر از شیوه های استقبال از مهمان، این بوده که میزبان با سپاهی کامل به استقبال وی میرفته است. این مورد بیشتر هنگامی رخ میداده که صاحب منصبی و بزرگان مملکت به جایی وارد میشدند و در این صورت بود که سپاهی کامل و آراسته با تجهیزات و ساز و برگ نظامی به استقبال وی میرفتند.

در داستان سیاوش، با موضوع باز آمدن سیاوش از زابلستان، آورده شده است:

بفرمود تا با سپه گویو و طوس برفتند با شادی و بوق و کوس
همه نامداران شدند انجمن به یک دست طوس و دگر پیلتن
خرامان بر شهریار آمدند که با نو درختی به بر آمدند

(همان)

مهمان نوازی در هر دوره و زمانی آداب و شرایط خاص خود را می‌طلبد. از آن جمله است در دوره‌ی پهلوانان.

در داستان بیژن با منیژه هنگام آمدن بیژن به خیمه منیژه، آمده است:

بشستند پایش به مشک و گلاب گرفتند از آن پس به خوردن شتاب
نهادند خوان و خورش گونه گون همی ساختند از گمانی فزون

(همان)



بلوچ‌ها یکی از اقوام اصیل و شناخته شده ایرانی هستند که به زبان بلوچی تکلم می‌کنند و بیشترین جمعیت آنان در سه کشور ایران، پاکستان و افغانستان بسر می‌برند. بنابراین، بلوچها نیز از اقوام اصیل، با سابقه و شاخص ایرانی و دارای نوعی فرهنگ و باورهای خاص و متفاوت‌اند که می‌توان مهمان‌نوازی را از شاخص‌های اصلی این قوم بر شمرد. مهمان‌نوازی در بین مرد بلوچ به صورت‌های مختلف نمود دارد که می‌توان به میار جلی، حشر و مدد، پتر، اعیاد و... اشاره داشت.

میار mayar در زبان بلوچی دارای چند معنی است. رایج‌ترین معنی آن، پناهنده، پناهندگی است. به این واژه «باهوٹ» bahot نیز می‌گویند. میار جلی mayarjalli به معنی پناهنده‌پذیری است. رسم پناهنده‌پذیری یکی از موارد مهم حماسه ساز در جامعه بلوچستان بوده است. (جهان‌دیده، ۱۳۹۰)

در گذشته که حکومت ثابت و فراگیری در بلوچستان نبوده است، مردم برای اینکه از خود و طایفه و اموال خود دفاع کنند، هر قبیله و طایفه ای کوشش می‌کرد که مردان جنگجوی زیادی داشته باشد. طایفه ای نیرومندتر بود که از نظر نظامی و نیروی رزمی قدرتمندتر باشد. بنابراین طایفه‌های کوچک و یا کسانی که دشمنی نیرومندتر از خود داشتند، برای این که از گزند دشمن در امان باشند، طبق یک قانون اجتماعی دیرینه، نزد کسی نیرومندتر از خود یا قویتر از دشمن خود می‌شدند. کسی که دیگری نزد او پناهنده می‌شد، برای حفظ نام و ننگ خود پناهنده را در پناه خود می‌گرفت. میار جلی (پناهنده‌پذیری) برای هر شخص و وابستگان او افتخاری بزرگ به شمار می‌آمد. قهرمانان و سردارانی که جویای نام بودند، به هیچ وجه پناهنده خود را طرد نمی‌کردند. قهرمان بلوچ حاضر بود که جان و زندگی و خانواده و همه دارایی خود را از دست بدهد، ولی نام او در اوج و بلندی باشد.

نمونه‌هایی از پناهنده‌پذیری‌ها، در حماسه‌های بلوچی:

یکی از نمونه‌هایی که این رسم دیرینه را به تصویر می‌کشد رخداد با گارجاه است که مولوی روانبد در شعر حماسی «مکران» در باره آن این گونه آورده است:

mirēn balōč bitt ant kojā میرین بلوچ بیت انت کجا
bāhāt e ser butt ant bajā باهوٹ سر بوت انت بجا
gwāh ent hagat bāgāṭjā گواه انت هگت باگاژجا
mortag balōč nang o laj a مرتگ بلوچ، ننگه کجه
(روانبد، ۱۳۸۵)

معنی: بلوچهای نجیب و نژاده کجا رفتند؟ (آئین جوانمردی وایثار چه شد)
آنها بر اثر پناهنده‌پذیری و یاری پناهندگان خود را به نابودی کشاندند
با گارجا، هنوز هم گواهی بر جوانمردی بلوچان و دفاع از پناهندگان است



از دیگر نمونه های میارجلی (پناهنده پذیری) در حماسه های بلوچ، پناهندگی بانو گوهر به میر چاکر، رهبر قبیله رند است. لاشاریان بدون توجه به پناهندگی بانو گوهر به قبیله رند، با کینه ای که از او (گوهر) داشتند به محل زندگی او حمله ور می شوند و پس از کشتن شتران وی، ویرانی سنگینی به بار می آورند. میر چاکر از این رخداد خبردار می شود و سپاهیان برای کین خواهی، به لاشاریان حمله ور می گردند و حماسه رند و لاشار پدید می آید که نتیجه آن سه جنگ بزرگ و سهمناک بود.

مولوی روانبد در باره این رویداد می گوید:

takkartag ant lāšār o rend
 hadd e jagin tā rōd e send
 ēkast o kinag zend pa zend
 si sāl jang o gend o nend
 ē ektelāp o borrh o send
 pa gawhar ay herrāni jend

معنی: دو قوم بزرگ بلوچ یعنی لاشار و رند علیه همدیگر به رزم برخاسته اند از حد و مرز منطقه جگین تا رود سند - که حوزه فرمانروایی این دو قوم بوده است - این دشمنی و کینه دو قوم زنده و دلیر که در طول سی سال جنگ و آشتی آنها برقرار بود و این اختلاف و بریدن و گسستن از هم به خاطر کره شتران زنی بیوه به نام گوهر بود. (روانبد، ۱۳۸۵)

حماسه بالاچ نخست به غارت بیوه زنی به نام سمی - که میار (در پناه و پشتیبانی) دودا، برادر بالاچ بود - آغاز گردید. و با کشته شدن دودا - که به دفاع از سمی برخاسته بود - کینه بالاچ شکل می گیرد و...

در حماسه «گمبر» نیز بنیاد شکل گیری حماسه، بر «میارجلی» و پشتیبانی از پناهندگان است.



۳- نتیجه گیری

از مجموع آنچه بیان شد دریافت می‌شود که حماسه های بومی و محلی به عنوان حماسه های کوچک از شاهنامه به عنوان اثری سترگ در حوزه حماسه تاثیر پذیرفته اند. بدیهی است که این تاثیر پذیری بیشتر، منجر به شباهت در بین متون حماسی می‌گردد تا تفاوت.

در جنگ و شیوه مبارزه، حماسه های بلوچی و شاهنامه فردوسی شباهت های بسیاری دارند اما در عین حال بسته به شرایط جنگ های بومی و محلی تفاوت هایی در شیوه مبارزه و ابزارهای جنگی مشاهده می‌شود.

عهد و پیمان در شاهنامه نشان می‌دهد که قبل از آنکه صرفاً جنبه اخلاقی داشته باشد، عنصری مذهبی و اجتماعی است. عهد و پیمان در شاهنامه جایگاه اسطوره ای و کهن خود را تا حدود زیادی حفظ کرده که نظیر آن هم در حماسه های بلوچی رخ داده است. با توجه به بن مایه دینی قوی در منطقه، شاهان و پهلوانان حماسه و بزرگان بلوچستان بر اهمیت سوگند و پیمان و ترس از پیمان شکنی تاکید ویژه ای داشتند. همچنین همانند شاهنامه فردوسی نشانه های آشکاری از نفوذ باورهای کهن درباره پیمان و سوگند در حماسه های بلوچی یافت می‌شود.

در شاهنامه و حماسه های بلوچی اتفاقاتی که در حین حوادث و داستان های مختلف رخ داده منجر به کین ستانی گردیده است. پهلوانان شاهنامه در انتقام های ملی سهم اند داستان دلاوری های آنان در خلال داستانهای شاهنامه به نمایش در آمده است اما در حماسه های بلوچی بسیاری از داستان ها بر اثر کین خواهی به وجود آمده اند.

مهمان نوازی و مهمانداری به عنوان یک شاخصه بارز نزد ایرانیان، در شاهنامه و حماسه های بلوچی نمودی کاملاً مشابه به خود گرفته است گرچه شیوه های مهمان نوازی در بین متون حماسی بلوچی و شاهنامه تفاوت هایی دارد و یکی از بارزترین شکل مهمان نوازی میار جلی در حماسه های بلوچی است.



فهرست منابع

- ایرانی، دین شاه (۱۳۴۳). اخلاق در ایران باستان. بمبئی: انجمن زرتشتیان ایرانی
- جهان‌دیده، عبدالغفور (۱۳۹۰). حماسه سرایی در بلوچستان. تهران: معین
- خلعتبری لیماکی، مصطفی (۱۳۸۸). جایگاه مهمان و مهمان نوازی در فرهنگ مردم. تهران: طرح آیند
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه. تهران: موسسات انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۶۹). تصویرآفرینی در شاهنامه فردوسی، شیراز: مرکز نشر دانشگاه شیراز
- رضی، هاشم (۱۳۸۱). آیین مهر. تهران: بهجت
- روانبد، عبدالله (۱۳۸۴). دیوان روانبد. مقدمه و تصحیح و تعلیقات: عبدالغفور جهان‌دیده. تهران: بام دنیا
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۴). حماسه سرایی در ایران. تهران: نشر مرکز.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۴). تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳). شاهنامه بر اساس چاپ مسکو. به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره
- کزازی، میرجمال‌الدین (۱۳۸۵). رویا، حماسه، اسطوره. تهران: نشر مرکز
- معین، محمد (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی. تهران: انتشارات امیرکبیر
- میرصادقی، میمنت (۱۳۸۵). واژه نامه هنر شاعری. تهران: کتاب مهناز
- هاشمی، سیدظهورشاه (۲۰۰۰). سید گنج. کراچی: آکادمی سید هاشمی
- هینلز، جان (۱۳۷۵). شناخت اساطیر ایران. ترجمه: ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: نشر چشمه - نشر آویشن
- یادگاری، عبدالحسین (۱۳۸۶). حماسه‌های مردم بلوچ. تهران: پژوهشکده مردم شناسی